

آسیای مرکزی

زیر فرمانروائی روسها و چینی ها

■ نوشته: Ira M. Lapidus استاد دانشگاه برکلی (کالیفرنیا)

□ ترجمه: محسن مدیر شانه چی عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

● منبع: کتاب A History of Islamic Societies از انتشارات دانشگاه کمبریج

(بخش دوم)

نوسازی شوروی

■ با سازماندهی نظام جمهوریهای شوروی سوسیالیستی در آسیای میانه، توسعه بعدی جوامع مسلمان به سبک و سیاق شوروی صورت گرفت. پیروزی شوروی راه را بر کوششی اساسی در نوسازی وضعیت زندگی و بیداری مردمان آسیای میانه و ادغام آنان در جامعه‌ای سوسیالیست و شورایی گشود. برای نیل به این اهداف، شورویها ملل آسیای میانه را مطیع ماشین سیاسی و دیوان سالاری روسی کردند و کار دگرگون ساختن جوامع بومی را به عهده گرفتند. خط مشی سیاسی و اقتصادی شوروی با تلاشهای مستقیم برای انهدام فرهنگ مذهبی و خانوادگی به منظور پیشبرد فرهنگهای «ملی» متمایل به شوروی همراه بود تا این فرهنگها مبنای پیوستن مسلمانان به جامعه سوسیالیستی و صنعتی شوروی نوین قرار گیرد.

دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ نخستین مرحله حساس و مهم در این فرآیند بود. در این دوره شورویها نظامی برای نظارت حکومتی و حزبی به منظور تضمین تسلط مرکزی بوجود آوردند. چنانکه دیده‌ام، شورویها در سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ کنار نهادن ناسیونالیستهای بورژوا و گارد قدیمی مسلمانان از احزاب کمونیست ترکستان، بخارا، خیوه و دیگر مناطق را آغاز کردند و کادرهای «پرولتاریایی» محلی و روسی وفادارتر را به جای آنان گماردند. تا سال ۱۹۲۸ احزاب کمونیست تاتارستان و کریمه نیز تصفیه شد و همه نهاد های ادبی، فرهنگی و علمی منطقه و لگا به کنترل شوروی درآمد. در دهه ۱۹۳۰ احزاب کمونیست قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان و کریمه به گونه‌ای سازمان یافته پاکسازی شد. در ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ نسل قدیمی تر کمونیستهای ملی مسلمان به کلی از میان رفت. علی‌رغم ادعای حمایت از حقوق اقلیت های ملی، شورویها برتری مطلق حزب مرکزی و انقیاد واحدهای منطقه‌ای را اظهار کردند. سیاستی که از سوی استالین در پیش گرفته شد چنین بود که «حق خود تصمیم گیری نمی‌تواند و نباید به مثابه مانعی در برابر طبقه کارگر در اعمال حق دیکتاتوری [دیکتاتوری پرولتاریا] عمل کند.» علاوه بر این، بدنه قدرت اجرایی در خدمت وزارتخانه‌های حکومت مرکزی قرار گرفت.

تصفیه‌های حزب کمونیست در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، مسئله یافتن کادرهای وفادار به لحاظ سیاسی و متخصص از نظر فنی را مطرح کرد. در ازبکستان و دیگر جمهوریها، روسها در ارتقاء دادن کادرهای بومی و

بکارگیری متخصصان روسی مردد بودند. در اواخر دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ حزب کمونیست استفاده از هر دو زبان روسی و محلی، بهبود آموزش، و به خدمت گرفتن کادرهای بومی را تشویق کرد. اما در اواسط و اواخر دهه ۱۹۳۰ حزب ناچار شد کمبودهای آموزشی بازدارنده تعلیم و استخدام افراد محلی را تصدیق کند و سیاستی را در پیش گرفت که بر استفاده از متخصصان روس و کاربرد روسی به عنوان زبانی بین‌المللی تأکید داشت. کمبود افراد محلی با آموزش کافی و علاقه اروپائیان به رهبری نهادهای حکومتی به این معنی بود که پرسنل روس به درجات مختلف بر دستگاههای حکومتی و حزبی جمهوریهای آسیای میانه تسلط یابند.

توسعه اقتصادی آسیای میانه عملاً ناگزیر در وضع ناگواری آغاز شد. از ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۰ جنگ داخلی، قحطی، راهزنی و مصادره‌های حکومتی زبان‌های هنگفتی وارد آورده بود. تعداد نامعلومی از مردم در جنگهای انقلابی از میان رفتند. بازده کشاورزی و صنعت به پایین‌ترین سطح رسید. شورویها برای بازگرداندن اقتصاد به سطح پیش از انقلاب ناگزیر شدند از پیشنهاد های اولیه خود دایر بر ایجاد نظام کشاورزی دسته جمعی عقب نشینند و «سیاست جدید اقتصادی (نپ)» (New Economic Policy) را در پیش گیرند. آنان اراضی مصادره شده را به صاحبان مسلمان آن بازگرداندند و بازسازی شبکه‌های آبیاری، جایگزینی حیوانات باری و دیگر اقدامات برای ترمیم خسارات ناشی از دوران جنگ داخلی را تشویق کردند. آنان بسیاری از سرمایه‌گذارهای ملی شده را خصوصی کردند و عمل مصادره را متوقف ساختند.

برای مدتی طولانی، حکومت از تلاش برای اسکان کوچ‌نشینان دست کشید، اما چراگاههای ثابتی را برای آنان در نظر گرفت که این خود گامی به سوی اسکان مرحله‌ای بود.

در مارس ۱۹۲۳ «شورای اقتصادی آسیای مرکزی» مسئولیت اعاده تولید کشاورزی، نظامهای بولی، بازرگانی خارجی و حمل‌ونقل را به دست گرفت. بیشترین تلاشها برای افزایش تولید پنبه به بهای کاهش تولید برنج و دیگر محصولات انجام شد. در سال ۱۹۲۸، سیاست جدید اقتصادی به بازیافت تولید کشاورزی و صنعتی تا حدود ۷۰ درصد سال ۱۹۱۳ کمک کرد.

همراه با ترمیم اوضاع اقتصادی آسیای میانه، شورویها برنامه اصلاحات ارضی خود را آغاز کردند. آنان در ترکستان این کار را با گرفتن حقوق مالکان و

جنبش جدید، اندیشه هویت سیاسی بان ترکی یا بان اسلامی را باب کرد. برای مبارزه با جمعیتی از مسلمانان متحد، رژیم شوروی آنان را به اعضای دولتهای ملی تقسیم کرد و این کوششی برای در هم شکستن وفاداریهای نیمه ملی قبیله‌ای و آگاهیهای قومی یا مذهبی فراملی و تشویق هویت‌های ملی بود که می‌توانست در سامان سیاسی شوروی ادغام شود. در چارچوب جمهوریهای ملی، برنامه جدی آموختن و سوسیالیستی کردن از طریق مدارس، جلسات سیاسی، تئاترها، باشگاهها، روزنامه‌ها، سخنرانیها، هنر مردمی و نمایشهایی که از سوی نسل جدیدی از فعالان حزبی، نویسندگان و معلمان رهبری می‌شد، انجام گرفت. شورویها در حوزه فرهنگی کوشیدند فرهنگ منطقه‌ای را با فرهنگ شوروی در هم آمیزند و در این راه از تاریخ، زبانها، حماسه‌ها، فرهنگ عامیانه (فولکلور) و هنرهای محلی برای انتقال پیامهای سوسیالیستی سود جستند.

مهمترین تغییرات، در زمینه زبانها و ادبیات بود. در ۱۹۶۲ شورویها اقدام به برگزاری کنگره ترک‌شناسی در پاکو کردند تا خط عربی را حذف کنند و الفبای لاتین را برای همه زبانهای ترکی معمول دارند. الفبای جدید، عوارض سیاسی پیچیده‌ای داشت؛ درحالی که ارتباط مسلمانان را از ادبیات گذشته‌شان گسست، اما توانست مسلمانان آسیای میانه را در تماس با ترکیه قرار دهد که از الفبای لاتین استفاده می‌کرد. علاوه بر این، الفبای لاتین یادگیری روسی را دشوار ساخت. از این رو در سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۰ شورویها خط جدید سیریلیک را معمول داشتند و کوشیدند زبانهای آسیای میانه را با ترویج استفاده فزاینده از اصطلاحات روسی نوسازی کنند، اصطلاحاتی که برخی از آنها، کلمات بین‌المللی فنی و علمی انطباق یافته با آواها و گرامر آسیای میانه بود. به هرحال، از سال ۱۹۳۸ [استفاده از زبان روسی در مدارس اقلیتها ضروری شد. شورویها تلاشهای فراوانی نیز در نوسازی ادبیات مصرف داشتند. در ۱۹۲۵ شکل‌گیری فرهنگهای ملی در برابر فرهنگهای بان ترکی یا بان اسلامی را خواستار شدند و در ۱۹۳۴ اتحادیه نویسندگانی ایجاد کردند تا معیارهای تازه‌ای برای نویسندگی و نشر آثار تعیین کنند و نویسندگان را به پیروی از خط حزب وادارند. اعمال نظارت‌های سیاسی بر ادبیات میهن پرستانه، به جنگی ناپراهر میان نویسندگان و سانسورچیان انجامید. در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، نویسندگان میهن پرست در میان اقلیتها با خلق شکل جدیدی از واقع‌گرایی سوسیالیستی شوروی به زبانهای محلی، در برابر فشارهای شورویها پاسخ دادند، اما نویسندگان آسیای میانه در عین حال که تنها مهمترین زمینه‌های ادبی شوروی را به رسمیت می‌شناختند، در حفظ فرهنگهای سنتی و کلاسیک نیز کوشا بودند. به هرحال، تصفیه‌های اواخر دهه ۱۹۳۰، شاعران ناسیونالیست و گروههای روشنفکری را از میان برداشت.

در همان زمان که رژیم شوروی به پیشبرد فرهنگهای ملی کمک می‌کرد، تلاشهای مجدانه‌ای برای تضعیف اسلام به عنوان مذهبی منسجم و مؤثر در امور اجتماعی و فرهنگی به عمل می‌آورد. مذهب سدی در برابر جذب کامل شهروندان در جامعه شوروی تلقی می‌شد. اتحاد شوروی رسماً غیر مذهبی بود و از شناسایی تشکیلات حقوقی و حق مالکیت اموال کلیساها یا دیگر سازمانهای مذهبی امتناع می‌ورزید.

سیاست شوروی نسبت به اسلام ذاتاً دشمنانه و خواهان «از میان بردن» یا ریشه‌کنی اعتقادات مذهبی بود. با این حال، تبلیغات شوروی به علت احساسات شدید ناشی از خصومت‌های مذهبی به شدت جنبه محتاطانه، تدریجی و مصالحه‌آمیز داشت.^{۱۰}

در دوره جنگ داخلی سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰، شورویها کوشیدند همه جنبه‌های همگانی اسلام شامل تشکیلات قضایی، اموال مذهبی، و مدارس را از بین ببرند؛ اما احکام آنها به طور مؤثر اجرا نشد. روحانیون با مفاهیم انقلابی به عنوان مفاهیمی الحادی به مخالفت برخاستند و مقاومت توده‌ای در برابر سیاستهای شوروی را برانگیختند. مقاومت باسماچها و فشار نخبگان محلی، شورویها را واداشت که مدارس، کالجها، مساجد و اوقاف مسلمانان را بازگردانند. یک محکمه شریعت در تاشکند تأسیس شد تا بر تشکیلات مدارس، آموزش معلمان و انتصاب گردانندگان مساجد نظارت کند. شورویها مجبور بودند بپذیرند که اسلام نفوذ خود را در اعتقادات و هویت مردم حفظ کرده است. با این وصف، از دیدگاه آنان پیشرفت‌هایی صورت گرفته بود، چرا که نفوذ روحانیون در نواحی شهری کاهش یافته و مسلمانان بیش از پیش به

اوقاف بر آب و زمین شروع کردند و در ۱۹۲۴ تصمیم گرفتند «بقایای آثار فنودالی و قبیله‌ای» را از میان بردارند، تمامی املاک بزرگ و اموال «اضافی» زمینداران متوسط و خرده مالکان را تصرف کنند و به تقسیم زمین میان دهقانان فقیر و بی‌زمین بپردازند. هدف از این کار افزایش رفاه فقیرترین دهقانان بی‌زمین، شکستن اقتدار سیاسی نخبگان روستایی مذهبی و غیر مذهبی، و گشودن راه برای متابعت از سازمانهای جدید و مؤثرتر بود. اصلاحات ارضی با تشکیل جنبش تبلیغی کارگران کشاورزی به نام «کشچی» به دقت اجرا شد. این جنبش کوشید احترام به اقتدار سنتی را متزلزل سازد، دهقانان را به بیرون راندن زمینداران تشویق کند و جنگ طبقاتی را گسترش دهد. این کار چندان ساده نبود، چرا که فاصله اقتصادی و اجتماعی میان مالکان بزرگ و کوچک در حقیقت به وضوح تعیین نشده بود و نیز میان مالکان بزرگ و دهقانان فقیرتر پیوندهای فرهنگی و مذهبی نزدیکی وجود داشت. تعاونیها و واحدهائی نیز برای عادت دادن دهقانان به سازمان و تشکیلات دسته جمعی در نظر گرفته شد.

حرکت گسترده به سوی جمعی شدن کشاورزی و صنعتی شدن در جمهوریهای آسیای میانه (و سراسر اتحاد شوروی) در ۱۹۲۸ آغاز شد. مجتمع‌ها و مزارع دولتی در آن سال به کار افتاد. در فاصله سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۴ اتحادیه کارگری جدیدی از کارگران کشاورزی و جنگل‌سازمان یافت. در ۱۹۳۴ «ایستگاههای ماشین‌آلات کشاورزی» به راه افتاد تا نظارت دولتی بر تولید کشاورزی را تمرکز بخشد و بهره‌گیری مؤثرتر از منابع مکانیزه را فراهم سازد. دهقانان در مزارع جمعی به دقت دسته‌بندی شدند. نخبگانی جدید از اداره کنندگان مزارع جمعی و پرولتاریای جدیدی از کارگران کشاورزی به وجود آمد. تا سال ۱۹۳۷ کار جمعی شدن تا حدود ۹۵ درصد تکمیل شد. برای نمونه، تاجیکستان از صورت ناحیه‌ای با تولید معیشتی برای خود خارج شد و به تولیدکننده پنبه، غله، میوه و دام برای صادرات بدل گشت.

قزاقستان، موردی ویژه بود. اصلاحات ارضی در آن جا در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ با تقسیم حق آب در میان سکنی گزینان فقیر آغاز شد؛ در ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ حدود دو میلیون ایکر از زمینداران تروتمند گرفته و به فقرا داده شد. این کار در ۱۹۲۸ با تقسیم مجدد رمه‌ها، اسکان اجباری و جمعی شدن الزامی دنبال گردید و کوچ نشینان را به مجتمعهای دامداری و مزارع دولتی راند. در ۱۹۳۲ اسکان قزاقها پایان یافته تلقی شد، اما هزینه‌های این امر سرسام‌آور بود. جمعیت قزاق در دهه ۱۹۳۰ به علت اعدامها و مهاجرت به چین به حدود ۹۰۰/۰۰۰ نفر کاهش یافت و تقلیلی بحرانی در تعداد رمه‌ها رخ داد.

توسعه صنعتی در آسیای میانه در برنامه‌های درازمدت شوروی از اهمیتی اساسی برخوردار بود؛ اما در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ تأثیر محدودی داشت. از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲، جنگ داخلی و روند ملی کردن به فروپاشی صنعت فرآوری پنبه انجامید؛ اما این صنایع احیا شد و از ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ شورویها صنایع مهندسی و تولید ماشینی منسوجات را به راه انداختند. آنان تولید زغال سنگ و نیروی برق را افزایش دادند که این خود پایه‌ای برای صنعتی شدن باز هم بیشتر بود. توسعه صنعتی در قزاقستان به احیای فرآوری کشاورزی، بسته‌بندی گوشت، پشم و صنایع قوطی‌سازی محدود شد.

درحالی که توسعه اقتصادی محدود می‌شد، شورویها با فراهم ساختن آموزش توده‌ای و گسترده در آسیای میانه در همان سطوحی که در سراسر اتحاد شوروی رواج داشت، به معجزه‌ای آموزشی دست یافتند. وسعت دامنه و موفقیت این تلاش در همه رژیمهای استعماری و تمامی کشورهای مسلمان مستقل بی‌نظیر بود. در سال ۱۹۳۰، آموزش ابتدایی همگانی و اجباری شد و سوادآموزی برای آموزش بزرگسالان ۱۶ تا ۳۰ ساله آغاز گردید. زبانهای محلی برای آموزش به کار گرفته شد، هرچند در ۱۹۳۸ [استفاده از زبان روسی در مدارس اقلیتها جنبه اجباری به خود گرفت. تا دهه ۱۹۴۰، هدف اصلی، با سواد کردن مردم و ترویج پذیرش جامعه شوروی بود. از آن پس، برآموزش شغلی و حرفه‌ای تأکید شد.

اقدامات سوادآموزی با تلاشی گسترده در پیشبرد فرهنگهای ملی به عنوان وسیله‌ای برای تلقین ذهنیت سوسیالیستی همراه بود. مفهوم ملت در فرهنگ سیاسی مسلمانان پیش از شکل‌گیری شوروی تقریباً سابقه‌ای نداشت. بیشتر مسلمانان خود را عضو قبیله، شهری روستای خاصی می‌شمردند و احتمالاً تنها نخبگان خود را وابسته به ایالت‌های چون خوقند یا بخارا می‌دانستند.

اراضی زراعی ترکستان افزود؛ اما روشهای عقب مانده آبیاری، و نبود کود و ماشین آلات مانع توسعه صنایع پنبه شد. تا پایان دهه ۱۹۶۰، جایگزینی نیروی کار دستی با ماشین در برداشت پنبه امکان کشت زمینهای تازه آبیاری شده را فراهم ساخت و باروری نیروی کار را افزایش داد و برنامه «اراضی بکر» خروشچف، روند چرخش کاربری منطقه را از شبانی به کشاورزی تکمیل کرد. در حالی که آسیای میانه تا حدود زیادی صنعتی شده، اما بیشتر این صنعتی شدن به تولید پنبه و منسوجات، فرآوری غذایی، توسعه نیروی برقایی (هیدروالکتریک)، معدنکاری مس در قزاقستان و استخراج نفت در باکو مربوط بوده است. مسکو برای سرمایه گذاریهای صنعتی و کشاورزی سوسپید در نظر می گرفت و تعداد زیادی از کارگران روسی و اوکراینی، کادرهای مدیریت و نیروی کار ماهر را تشکیل می دادند. تحولات اقتصادی، نهادهای جدیدی مانند کارخانه ها، مزارع جمعی و اتحادیه ها را به وجود آورد و شمار زیادی از کارگران را در اقتصادی نوین وارد کرد.

آسیای میانه تحت حاکمیت شوروی، به سطح زندگی بالاتری دست یافت. در دهه ۱۹۵۰ تغذیه به حد کفایت رسید و در دهه ۱۹۶۰ خانه سازی ترقی کرد. حکومت شوروی، ابتکارات شخصی در زمینه تولیدات غذایی، بازاریابی، خدمات مقاطعه کاری، و خانه سازی را می پذیرفت. رژیم می کوشید مساوات طلبی، سیاستهای رفاه اجتماعی، و اولویتهای اقتصادی مسلمانان را با یکدیگر تطبیق دهد. مسکو در مقابل، مواد خام ارزشمندی شامل پنبه، فلزات و سوخت را از مناطق کم توسعه یافته آسیای میانه می گرفت.

رشد جمعیت در این اواخر احتمالاً بر اهمیت مسلمانان می افزود. جمعیت مسلمان در سالهای تلخ انقلاب و جنگ داخلی کاهش یافت و در سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۹ متوقف ماند. اما از آن پس جهش سریعی را آغاز کرد. این جمعیت از ۲۴ میلیون در ۱۹۵۹، به ۴۷ میلیون در ۱۹۷۰ رسید. تعداد مسلمانان چهار تا پنج برابر تعداد اسلاوها رشد می کرد و این به علت افزایش سریع باروری بود که به نظر نمی رسید با افزایش درآمدها، آموزش یا شهری شدن منطبق باشد. بلوغ نظام آموزشی شوروی، به اشتغال فزاینده مسلمانان در دستگاه حکومت، حزب و مناصب فنی انجامید و نقش روسها، یهودیان، و دیگر اروپاییان را کاهش داد. مشارکت محلی شدیداً ارتقا یافت و کادرهای بومی سریعاً در سازمانهای حزب و دولت شوروی جای گرفتند. در ۱۹۷۵، متخصصان فنی مسلمان ۵۷/۶ درصد نیروی کار ازبکستان را تشکیل می دادند. مناطقی همچون تاجیکستان که توسعه آموزشی و اجتماعی کمتری یافته بودند، کادرهای بومی نسبتاً کمتری داشتند. اما با وجود این ادغام و یگانگی سریع، مسلمانان نه اشتیاقی به ادغام و یکی شدن اجتماعی نشان می دادند و نه تبعیضی متوجه آنان بود. آنان ساختار و وضعیت خاص خود را داشتند و به طبقات پایین سکنی گزینان روس، به عنوان مردمی فاقد تعلیم و تربیت می نگریستند.

از زمان مرگ استالین، روند جذب و یکسان سازی سیاسی و اقتصادی با پذیرش وسیعتر فرهنگهای غیر روسی تکمیل شد. در حالی که خروشچف طرفدار جامعه شوروی چند ملیتی و متحد بود، اما می پذیرفت که امکان پیوستگی و ادغام سریع ملتها وجود ندارد پس از آن که بر ژرف قدرت را قبضه کرد، در سخنرانیها و اظهارات رسمی به ارزشهای مشترک ملل شوروی اشاره می شد، اما بر جذب و یکسان سازی ملیتها تأکید صورت نمی گرفت. ایدئولوژی و اصول مشابه اجتماعی - اقتصادی، تعریفی از مردم شوروی به دست می داد، اما تفاوتی ملی و قومی به مثابه بخشی از واقعیت سیاسی پذیرفته می شد. این امر در عمل به معنی آن بود که در برابر پذیرش برتری و تقدم فرهنگ و زبان روسی، درجه ای از خودمختاری فرهنگی به اقلیتها داده می شود.

از مرگ استالین به بعد، احیا و بازآفرینی فرهنگهای ملی صورت گرفت. ادبیات شفاهی آسیای میانه به شکل آوازهای عروسی و عزا، قصه ها، افسانه ها، و اشعار حماسی ادامه حیات داد و همچنان منتشر شد و مورد بحث و بررسی قرار گرفت. داستانهای تاریخی و شعرهای حماسی مربوط به شکوه و عظمت گذشته انتشار می یافت و در مطالعات ادبی و انسان شناختی بار دیگر میراث شرقی ازبکها، قزاقها و سایر ملل آسیایی به رسمیت شناخته می شد. در مدارس شکل اصلاح شده ای از گذشته تاریخی آنان را تدریس می کردند. نشریات ادواری به زبانهای قزاقی، ازبکی، آذری، تاتاری، ترکمنی، قرقیزی،

دادگاهها و مدارس غیر مذهبی روی آورده بودند.

ایجاد جمهوریهای ملی در ۱۹۲۴، راه را بر تلاش شوروی در زمینه مذهب زدایی - این بار با اثری ماندگار - گشود.

در ۱۹۲۳ جدایی کلیسا (مذهب) و دولت دوباره اعلام شد. در فاصله سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۲۸ قوانین جدیدی به تصویب رسید تا سازمانهای مذهبی را از حق حیات به عنوان موجودیتهای حقوقی با اموال خصوصی محروم کند، آموزش مذهبی کودکان را ممنوع سازد، موقوفات مذهبی وسیع را مصادره کند، دادگاههای مذهبی را براندازد و تعلیمات مذهبی را حذف کند. یک کارگزاری حکومتی، اداره کامل و نظارت بر اوقاف را به دست گرفت؛ رفته رفته انواع داراییهایی را که می توانست به عنوان وقف به کار آید، ممنوع کرد و تا سال ۱۹۳۰ با مقررات مؤثری آنها را باطل ساخت. این وضع، مشابه وضع در غالب کشورهای مسلمان بود. در حالی که قاضی ها و دادگاههای سنتی تا مدتی برای اعمال قوانین اسلامی مربوط به تعدد زوجات، مهر و اقدامات شرعی - حتی در تناقض با قوانین شوروی - همچنان به کار خود ادامه می دادند، بخشهایی از شریعت که با قوانین شوروی در تناقض بود، بی دربی بی اعتبار اعلام می شد و مسلمانان در عمل ناگزیر می شدند به دادگاههای روسی مراجعه کنند. در ۱۹۲۶ دادگاههای شرع تا حد کارگزاریهای اختیاری نزل کرد و در ۱۹۲۷ عملاً از میان رفت. تا این زمان بیشتر مدارس اسلامی نیز اجباراً تعطیل شد. این اقدامات با تبلیغات شدید ضد مذهبی از سوی «اتحادیه ملحدان مسلح»، از جمله مورد حمله قرار دادن خداپرستی، قرآن، نماز و روزه همراه بود. در ۱۹۲۹ رهبران مذهبی مسلمانان دستگیر شدند، بسیاری به قتل رسیدند و تشکیلات مذهبی مسلمانان سرکوب شد.

بخش مهمی از اقدامات ضد مذهبی شوروی، معطوف به قانون خانواده بود. در فاصله سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۶، قانون جدیدی به اجرا درآمد که در آن برای زنان حقوق مساوی با مردان در زمینه طلاق و مالکیت پیش بینی شده بود. قانون تازه، سن قانونی ازدواج را برای افراد ذکور ۱۶ و برای اناث ۱۸ سال تعیین و مهر را ملغی کرد، تعدد زوجات و ربودن زنان به قصد ازدواج را قدغن ساخت و به زنان حقوق کامل سهیم شدن در نیروی کار اعطا نمود. حجاب یا پارنجه که صورت و بدن را کاملاً می پوشاند، منع شد. با این حال، فشارهای اجتماعی درون جامعه مسلمان، زنان را از تغییر شیوه های سنتی و مطالبه حقوق جدید بازداشت. شورویها تا سال ۱۹۳۶ - در همان حال که بر نقش شایسته زنان در نیروی کار پای می فشردند - اهمیت خانواده «سوسیالیستی» و مهم بودن نقش همسر و مادر را مورد تأکید قرار می دادند. اما در این زمان، تمامی ساختار بنیادی عبادات، تعلیم و تربیت، قضاوت و مالکیت اسلامی از میان رفته بود.

از جنگ جهانی دوم به بعد، اتحاد شوروی برنامه اصلی جذب و همانندسازی سیاسی و اقتصادی مسلمانان را ادامه داد؛ اما سیاستهای مذهبی و فرهنگی شوروی بویژه پس از مرگ استالین در ۱۹۵۳ به گونه ای چشمگیر تعدیل شد. در این اواخر روسها سلطه خود را بر مناصب حزبی و اداری مهم در پلیس سیاسی (ک.ا.گ.ب)، ارتش، برنامه ریزی ارتباطات، صنایع محلی، آبیاری، ترابری، دارایی و بانکداری تداوم بخشیدند، اما بعضی پستهای «نماینده» نظیر دبیر اولی حزب کمونیست، ریاست شورای وزیران یا عضویت در هیأت رئیسه (پرزیدیوم) جمهوریهای شوروی، برای سکنه بومی آسیای میانه حفظ شد. وظایف نظارتی در سازمان اداری و حزب در اختیار روسها قرار داشت. مناصب پر قدرت، هم در سازمانهای حکومتی و هم در تشکیلات حزبی را روسها یا کارمندان مسلمان با «زوجهای» روسی (یا اروپایی دیگر) اداره می کردند. یکی از ترتیبات معمول، گماردن افرادی از ملیتها به مقام دبیر اولی و روسها به مقام دبیر دومی در تشکیلات حزبی بود. تسلط روسها، تا اندازه ای ناشی از مشکل استخدام کادرهای بومی آموزش دیده بود. روسها به مهارت فنی و آموزشی افراد محلی و راه و رسم اجتماعی و فرهنگی آنان خوش بین نبودند.

در سیاستهای توسعه اقتصادی نیز استمرار مشابهی در درازمدت دیده می شود. در جنگ جهانی دوم، حکومت شوروی هرچه بیشتر به سازندگی ازبکستان، قزاقستان و اورال پرداخت تا پایه ای صنعتی در آن سوی خطوط نبرد بنا کند. پس از جنگ جهانی دوم، تولید کود، فولاد، نیروی برق، زغال سنگ، نفت، و گاز طبیعی توسعه یافت. برنامه های اساسی آبیاری، میلیونها هکتار به

حفظ يك نهاد مذهبی رسمی نشانگر تشريك مساعی تاکتیکی حکومت و روحانیون بود. حکومت تأمین هزینه تشکیلات اداری مسلمانان را به امید کسب حمایت آنان و از بیم این که عدم تشکّل به تقویت جنبشهای اسلامی زیرزمینی بینجامد، به عهده می گرفت. رهبران اسلام رسمی، پشتیبانی خود را از رژیم شوروی به بهای حفظ موقعیت موجود و امکان حفظ يك سازمان اسلامی ابراز می داشتند. علاوه بر مذهب رسمی یا دولتی، «اسلام موازی» یا فعالیت مذهبی اسلامی غیر رسمی رونق داشت که بویژه در نواحی روستائی نیرومند بود. اخوت صوفیانه که شدیداً تمرکززدائی شده بود، کماکان در مناطق قبیله‌ای ترکمنستان، قرقیزستان، قزاقستان و قفقاز اهمیت داشت و زیارت اماکن و مقابر اولیاء از نقش مهمی در حفظ حیات مذهبی اسلام غیر رسمی برخوردار بود.

در میان مردم کم سوادتر، سنتهای جان گریبانه (آنیمیستی) هنوز در لفافه اسلام تداوم می یافت و از طلسم و تعویذ برای بیرون راندن ارواح، دفع اجنه و شفای صدمات و آسیبها استفاده می شد. پرستش نیاکان که بعضاً میراث تقدسات پیش از اسلام است، و نوعی کاهن پرستی (شمسیسم) همچنان رایج بود. علاوه بر صوفیان، تعداد کثیری از درمانگران دعانویس، کاهنان آواره و دیگر افراد مقدس نما دیده می شدند. بقایای آیین‌های پیش از اسلام در امور خانوادگی شدیداً رواج داشت و در تولد کودکان و مراسم سحرآمیز به مناسبتهای ازدواج و مرگ بروز می کرد. در این موارد، استمرار اعتقادات سنتی را می توان به دوام جوامعی مربوط دانست که هنوز در جریان اصلی حیات سیاسی و اقتصادی شوروی حل نشده بودند.

در نواحی شهری نیز هويت، اعتقادات و اعمال اسلامی از اهمیت برخوردار بود. گروههای محروم از آموزش که پیوندهای مستحکم خویشاوندی و همسایگی پشتیبان آنها به شمار می رفت و در نواحی دور افتاده زندگی می کردند، سطوح بالاتری از گرایش مذهبی را نشان می دادند. کارگران دستی دارای مشاغل قدیمی، حافظ «آیین‌های حرفه‌ای» بودند. در هرجا که زندگی خانوادگی سنتی از استحکام برخوردار بود، زیارتها، جشنها و جشنواره‌ها، و مراسم خانوادگی همچنان حفظ می شد. مهاجرت از روستاها به شهرها می توانست هويت مسلمانان را به مثابه عامل جبران کننده تنشهای ناشی از سازگاری با محیطی تازه، و به عنوان مبنایی برای وحدت و یکپارچگی جمعیتها ناهمگن در يك مجموعه فیزیکی جدید، عملاً افزایش دهد. اسلام به صورت فرهنگ مشترکی برای مردمی با پیشینه‌های قبیله‌ای متفاوت، عمل می کرد.

با این حال، به طور کلی شهرنشینی همراه با صنعتی شدن، سطوح بالاتر آموزش رسمی، و ادغام زنان در نیروی کار، به غیر مذهبی شدن جمعیتهای مسلمان شوروی منجر گردید. این مذهب‌زدایی بویژه در میان متخصصان و کارگران ماهر به صورت کم توجهی به نماز، روزه، و دیگر مراسم مذهبی ظاهر می شد. برخورد هنجارهای شوروی نوین با هنجارهای مذهبی در مورد رفتار اجتماعی، به کاهش مشغولیت در فعالیت‌های مذهبی گرایش پیدا می کرد. با این وجود، حتی اندیشمندان تحصیل کرده به شدت به زبان بومی، هويت قومی و رسوم مذهبی خود وابسته بودند. آنان با روسها ازدواج نمی کردند و با عمل کردن به رسوم و سنتها در مورد زنان، مراعات رمضان و اعیاد، و مراسم اسلامی مربوط به تولد، ختنه، ازدواج و مراسم تدفین، در برابر جذب و استحاله شدن مقاومت می ورزیدند. به نظر می رسد که مسلمانان مفهومی تعدیل شده از هويت سیاسی شامل شهروندی شوروی، ملیت، اقلیت و میراث اسلامی در سر دارند.

مسئله هویت‌های مذهبی، ملی و شوروی موضوع بحث‌های جدی بود. با وجود ابقای سازمان اداری مسلمانان، رژیم شوروی در اصول با اعتقادات مذهبی دشمن ماند. در زمان خروشچف از ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۴ اقدامات ضد مذهبی شدیدی صورت گرفت که شامل «حذف نام» روحانیون مسلمان و از بین بردن مساجد بود. پس از عزل خروشچف، رژیم شوروی برای محدود کردن فعالیت‌های مذهبی، به جای اقدامات اداری یا پلیسی، به اتخاذ روشهای آموزشی و متقاعد کننده پرداخت و يك رشته تبلیغات ضد مذهبی ماهرانه شامل انتشارات، فیلمها، برنامه‌های رادیویی و گزارشهای مؤسسات تحقیقاتی همچنان در مبارزه با اسلام صورت گرفت محققان و نویسندگان دانشگاهی شوروی با اسلام همچون بازمانده قدیمی جامعه‌ای خارج شده از دور برخورد می کردند و ادعاهای

تاجیک [فارسی]، باشقیری و غیره منتشر می شد. مراسم یا «باز یافت میراث ملی پیش از انقلاب»، به گرایش فرهنگی مهمی تبدیل گردید. با وجود دستیابی به این آزادیها، تعداد زیادی از کتابهای چاپ شده به زبانهای آسیای میانه و ترکی عمدتاً محتوای روسی و اروپایی داشتند و کتابهای داستان و دیگر آثار ادبی هنوز در تنگنای نظارت سیاسی شوروی بود.

اثر کلی این امر، انسجام احساس تازه ملیت بود. از یک‌جا در همان حال که به لحاظ سیاسی به شهروندان وفادار اتحاد شوروی تبدیل می شدند، به صورت اجزاء ادغام شده در نیروی کار اداری و فنی درمی آمدند؛ به سخن گفتن روسی تسلط می یافتند و در رفتارها و پوشش عمومی خود از سبک اروپایی پیروی می کردند، اما هنوز با هويت از یکی شناخته می شدند و تلاش در «گذار» به هويت روسی یا جذب کامل در آن را تقبیح می نمودند. روشنفکران قزاق نیز می کوشیدند وفاداری سیاسی و هويت قومی را با یکدیگر وفق دهند و از گذشته ملی خود - از راههایی سازگار با زندگی بعدی شان در شوروی - تفسیر تازه‌ای ارائه کنند. مسلمانان شوروی شدیداً فرهنگ‌زدایی شدند، اما در جامعه روسی حل نشدند.

در دوران پس از جنگ، سیاست شوروی در مورد اسلام نیز تعدیل شد، اما موضع رسمی همچنان با اعتقاد و عمل مذهبی دشمنی می ورزید. از ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ به منظور مصالحه با افکار عمومی مسلمانان و کسب حمایت آنان در مساعی جنگی، رژیم شوروی به روحانیون اجازه داد سازمانهای مذهبی اسلامی را با نظارت دولت بازسازی کنند. در ۱۹۴۳، مفتیات یا «هیأت رئیسه ملل مسلمان» در تاشکند مجدداً تأسیس شد و ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ترکمنستان در حوزه قلمرو آن قرار گرفت. ادارات مستقل امور مذهبی در باکو برای آذربایجان، در اوفای تاتارهای روسیه و سیبری، و مخاچکلا (داغستان) برای شمال قفقاز به رسمیت شناخته شد. هر يك از این هیأتها را يك مفتی انتخابی سرپرستی می کرد، اما شمال قفقاز در رئیس داشت، يك مفتی سنی و يك شیخ الاسلام شیعی. از شوراهای روحانیون و نمایندگان مساجد خواسته می شد فتوایی درباره امور مذهبی و عبادی نظیر قوانین ازدواج، طلاق، و ختنه صادر کنند. اجتماعات مساجد محلی را متولیات منتخب یا کمیته اداری - که بر ساختمانها و دیگر اموال مساجد نظارت داشتند - و نیز کمیسیون منتخب بازرسی، اداره می کردند. به این ترتیب، اعضای غیر روحانی منتخب، مسئولیت و نقش انمّه [مساجد] را به دست گرفتند. این ادارات، گزارشهای خود را به «شورای امور آیینهای مذهبی» که در ۱۹۴۴ تأسیس شد، ارائه می کردند و فعالیت مذهبی خارج از نظارت این سازمانها غیر قانونی شناخته می شد.

«هیأت مسلمانان آسیای مرکزی و قزاقستان» مهمترین تشکیلات مسلمانان بود و نفوذ و اقتدار آن در سراسر اتحاد شوروی گسترش داشت. این هیأت، تعدادی از مدارس را اداره می کرد و نیز سرپرستی دو مدرسه اتحاد شوروی را که به تربیت طلابی برای ابقای مسئولیت‌های مذهبی می پرداخت، یعنی مدرسه میرعرب بخارا و انستیتوی اسلامی پیشرفته‌تری به نام امام البخاری در تاشکند را به عهده داشت. جز این دو کالج، هیچ مدرسه اسلامی، دادگاه شرع و موقوفه‌ای در کار نبود.

هیأت تاشکند، ناشری فعال در متون مذهبی به شمار می رفت. انتشارات این هیأت، مجموعه‌هایی از حدیث، متون کلاسیک و تنها نشریه اسلامی اتحاد شوروی یعنی مسلمانان شرق شوروی را شامل می شد. این نشریه به انگلیسی، فرانسه، روسی، عربی، فارسی، دری^{۱۱} و از یکی انتشار می یافت و مطالبی در زمینه تاریخ و ادب، بررسی متون مذهبی و مباحثی در حفظ یادبودها منتشر می ساخت. نشریه مذکور به توصیه‌های مذهبی در باب مسائلی چون مراعات ماه رمضان و میلاد پیامبر و زیارت اماکن مقدس می پرداخت. این نشریه در کنار زمینه‌های کاملاً مذهبی، از جامعه شوروی برای دستاوردهای اقتصادی تجعید می کرد و تصاویری از نیروگاههایی در نزدیکی آن مساجد انتشار می داد. نشریه نامبرده در برابر منتقدان غربی از اتحاد شوروی و از سیاست خارجی آن دفاع می کرد و ضمناً مقالاتی از هیأت‌های برادر اعزامی از کشورهای مسلمان، گزارشهایی راجع به کنفرانسهای ضد هسته‌ای و خلع سلاح و دفاع شدید از مبارزه ضد اسرائیلی فلسطینی‌ها به چاپ می رساند. روحانیون با پذیرش هیأتها، انجام دید و بازدیدهای رسمی خارجی و تبلیغ منافع سوسیالیسم برای اسلام، نقش مهمی در امور خارجی شوروی داشتند.

این ترتیب، اشکال اسلامی هویت را می‌شد به جای این که مخالف فرهنگ شوروی دانست، نوع دیگری از این فرهنگ تلقی کرد. رژیم شوروی در عمل می‌بایست ملیت‌های گوناگون را کنترل کند، امتیازات اقتصادی و اجتماعی مناسبی بدهد و شیوه‌هایی از زندگی را که شامل آداب و رسوم ملی و اعمال مذهبی اسلامی بود، تحمل کند.

قفقاز

منطقه قفقاز خارج از آسیای میانه است، اما مانند آسیای میانه در اواخر قرن هجدهم و قرن نوزدهم جذب روسیه شد و جمعیت‌های مسلمان آن که زمانی در پیوستگی با مسلمانان امپراتوری‌های عثمانی و صفوی بودند،^{۱۲} به مسلمانان آسیای میانه مرتبط شده‌اند. بر مردم قفقاز امرایی حکم می‌راندند که بر دهقانان آزاد و طبقات مختلف سرفها (رعیتها) و بردگان مسلط بودند. بعضی از گروه‌های جمعیتی صرفاً در دودمانها یا کنفدراسیونهای کوچکی از طوایف سازمان می‌یافتند. اسلام نخست از طریق فتوحات عربها در قرن هفتم [میلادی] یا اول هجری] وارد اران و دیگر نواحی جنوب قفقاز شد و با مهاجرت‌های سلجوقیان در قرن یازدهم [میلادی یا پنجم هجری] قوت یافت. در قرون دوازدهم و سیزدهم، «اردوی زرین»،^{۱۳} اسلام را در شمال قفقاز ترویج کرد و نفوذ خانهای کریمه و امپراتوری عثمانی، به گسترش اسلام در میان مردم قفقاز در قرون شانزدهم و هفدهم یاری رساند. صوفی‌های نقشبندی احتمالاً در قرن هجدهم در داغستان ظاهر شدند. تحصیل‌کردگان محلی که در مکه و مدینه درس خوانده و در دمشق و حلب تدریس کرده بودند، به جامعه بین‌المللی روحانیون و صوفیه مربوط می‌شدند. با این حال در بدو تسلط روسها تنها بخشی از جمعیت قفقاز یعنی حدود ۱/۵ میلیون نفر که تقریباً به ۲۰ گروه زبانی ترکی، ایرانی و قفقازی تقسیم می‌شد، مسلمان بودند. در بسیاری از موارد، نخبگان و حکومتمگران را مسلمانان تشکیل می‌دادند، درحالی که عامه مردم، جان‌گرا (آنیمیست) مانده بودند.

روسها در اوایل قرن هجدهم شروع به نفوذ در منطقه کردند. با در هم شکستن امپراتوری صفوی، روسها در ۱۷۲۲ شمال داغستان را به چنگ آوردند و در همین حال عثمانیها شرق گرجستان و جنوب داغستان را اشغال کردند. روسیه در سالهای ۱۸۰۴-۱۸۰۱ گرجستان را ضمیمه خود ساخت. در واکنش به امپریالیسم روسیه و عثمانی، جنبش دهقانی محلی به رهبری مردی موسوم به شیخ منصور که احتمالاً نقشبندی بود، ظهور کرد. او خود را امام خواند و نقابی پوشید تا تابش تقدسش را پنهان سازد و شرب خمر و استعمال دخانیات را ممنوع کرد. چهار اصل مهم، الهام بخش جنبش او بود: بازگشت به اسلامی ناب، مبارزه بر ضد اعمال مذهبی غیر اسلامی، حاکمیت شریعت، و جهاد در برابر کفار. منصور ائتلافی از دهقانان آزاد و بزرگان محلی به وجود آورد؛ اما در ۱۷۸۷ به دست اعیان و اشراف نابود شد و جنبش او شکست خورد. با وجود این شکست، تلاشهای وی بایرداری اسلام را در میان مردم محلی تعمیق کرد و راه را برای واعظان صوفی که قفقاز را سنگر مبارزه اسلامی با روسها ساختند، هموار نمود.

در قرن نوزدهم، صوفیگری به عنوان پایه مقاومت در برابر حاکمیت روسیه، در روستاها گسترش یافت. سلسله‌ای از امامان نقشبندی، که مهمترین آنها «شامیل» (فعال در سالهای ۱۸۳۴-۵۹) بود، مقاومت زمینداران آزاد روستایی را در مخالفت با روسها و اربابان محلی متحد آنان رهبری کردند. تا سال ۱۸۴۴، شامیل بیشتر خانواده‌های بزرگ و اشرافزاده را در داغستان از میان برداشت. او حاکمیت شریعت را اعلام کرد و رقص، موسیقی و دخانیات را ممنوع ساخت. شامیل در ۱۸۵۹ شکست خورد، اما با وجود این شکست یا شاید به دلیل آن، تصوف همچنان رونق داشت. پذیرش این باور که صوفی‌ها می‌توانند با موجودات ماوراء طبیعی ارتباط برقرار کنند، ارواح شیطانی را دور سازند، و همچون میانجی‌هایی محافظ میان مردم و خدا خدمت کنند، بیش از پیش رشد یافت و آیین اولیا شکوفا شد. مقابر مقدسان و اولیا - و دیگر مکانهای مقدس نظیر چارسوها، تپه‌ها، غارها و سنگهایی که یادآور نبرد بر ضد روسها بود - از سوی افرادی که در پی شفا، باردار شدن و دیگر مواهب دنیوی بودند، زیارت می‌شد. همراه با نقشبندی، قدرتی نیز طرفدارانی یافتند و ذکرهای خود را که با صدای بلند، رقص، موسیقی و طبالی همراه بود، رایج ساختند. این دو فرقه متحداً به

معتقدان به اسلام را نمی‌پذیرفتند. در دهه ۱۹۷۰ اقدامات ضد اسلامی تازه‌ای بر ضد صوفی‌گرایی در قفقاز انجام گرفت. در این اقدامات بر ناسازگاری مذهب و علوم جدید و برتری اخلاقیات کمونیستی نسبت به موازین اخلاق اسلامی تأکید و با سازماندهی «اسلام موازی» مبارزه می‌شد. از ۱۹۸۰ به بعد، موج جدیدی از تبلیغات ضد اسلامی به راه افتاد.

در واکنش به این امر، رهبران مذهبی مسلمان کوشیدند سازگاری اسلام، تجدد و سوسیالیسم را نشان دهند. اتخاذ این موضع از سوی آنان مستلزم پشتیبانی از نظام شوروی و منطبق نشان دادن اسلام با نیازهای جامعه‌ای سوسیالیستی بود. این رهبران همچنین به نیازهای یک جمعیت مسلمان با آموزشهای فنی و غیر مذهبی که اعتقادات آن باید با اصطلاحات و تعابیر معاصر منطبق شود و مفهوم یابد، حساس بودند. افزون بر این، رهبران مذهبی مسلمانان، خود شهروندان تحصیل کرده شوروی بودند که از طریق اشتغال نیمه وقت به کار و نیز از راه ازدواج و پیوندهای خانوادگی، عضوی از جامعه شوروی به شمار می‌آمدند و هویت خود آنان به انطباق و سازش اسلام و تجدد شوروی بستگی پیدا می‌کرد.

به این ترتیب، اندیشه اسلام - شوروی معاصر، بر سازگاری ذاتی ارزشهای سوسیالیستی و اسلامی از جمله برابری، عدالت اجتماعی، دوستی خلقها و تعلیم و تربیت تأکید داشت. سوسیالیسم و ملی کردن ابزار تولید، تعمیم و بسط امروزی عدالت اجتماعی، اسلامی فرض می‌شد. اعمال اسلامی مانند پرداخت ذکات نشانه عدالت، وحج و زیارت و نماز نماد برابری بود. اسلام با علوم جدید سازگار تلقی و در واقعیات علمی، توجیهات مذهبی یافت می‌شد. آنان قرآن را تجسم اصول کلی قلمداد می‌کردند اما ادعا می‌نمودند که در دوران بخصوصی نازل شده و تغییر شرایط تاریخی، آن را از بسیاری جنبه‌ها منسوخ ساخته است. آنان همچنین مسلمانان را از عباداتی مانند قربانی کردن حیوانات، روزه - که آنرا دشواری اضافی در شرایط کار می‌دانستند - و دیگر وظایف مذهبی معاف می‌داشتند. به این ترتیب، رهبران مذهبی مسلمان می‌کوشیدند اسلام را به عنوان جزء ماندگار و دارای اعتباری در جامعه معاصر توجیه کنند. این رویه در تفکر اسلام - شوروی را می‌شد از دیدگاههای متفاوتی ارزیابی کرد. بسیاری از نویسندگان غربی آن را همراهی و تطابقی شوروی با قدرت رژیم شوروی دانستند. بعضی از نویسندگان شوروی آن را چون کوششی از پیش تدارک شده در کسب مخاطبی در جامعه‌ای دیدند که به گونه‌ای فزاینده به لاادری گری سوق می‌یابد. نویسندگان «ملی» آن را به مثابه دانسی کردن جزء مهمی از هویت ملی تلقی کردند. نویسندگان مسلمان بر این ادعا بودند که درحال تصفیه اصول مبنایی مذهبی و تجدید حیات اسلام در متن جامعه‌ای نو شده هستند و نظرات آنان نشان دهنده نوعی نوگرایی یا جدیدگرایی اسلامی مشابه نوگرایی در دیگر جوامع مسلمان است.

تحصیل‌کردگان در چگونگی ارزیابی درجه تنش میان شهروندی شوروی و جدایی طلبی ملی اختلاف نظر داشتند. برخی تأکید می‌ورزیدند که یک «انسان مسلمان» (Homo Islamicus) وجود دارد که نمی‌تواند (در جامعه شوروی) ادغام شود و اساساً با نظام شوروی مخالف است.

دیگران بر این اعتقاد بودند که نخبگان مسلمان کاملاً جذب شده‌اند یا این که نخبگان حزبی جذب می‌شوند و توده مردم جذب و همسو نمی‌شوند. به نظر می‌رسید همه با این نظر موافقت که بین ملیتهای روس و مسلمان احساس شدید مخالفت وجود دارد و تقریباً مفهومی به نام مردم شوروی در کار نیست. مسلمانان دارای حس بی‌اعتمادی جدایی طلبی، هویتی مبتنی بر وفاداریهای چندگانه و گاه متضاد در جهت طایفه یا قبیله، جمهوریهای ملی، جامعه جهانی اسلامی و رژیم فدرال شوروی هستند. به این ترتیب هویت مسلمان در جامعه شوروی ترکیب ظریفی از وفاداری سیاسی، آگاهی و بیداری ملی، و میراث اسلامی بود.

در عین حال، باز هم پرورش هویت‌های ملی جداگانه و حتی پرورش وفاداریهای اسلامی با ادغام این جمعیتها در اقتصاد و دولت شوروی ناسازگار و متناقض به نظر نمی‌رسید. نوگرایی شوروی، مسلمانان را با نوع سوسیالیستی جامعه سیاسی پروراند بود. شورویها مانند پیشینیان تزاری خود ناگزیر شده بودند از هدف جذب کامل [مسلمانان] به نفع ایجاد جامعه‌ای چند قومی بگذرند؛ جامعه‌ای که در آن عرصه مهمی برای تنوع هویت‌های قومی نیمه سیاسی که با وظیفه ادغام در جامعه‌ای بزرگتر سازگار است، وجود دارد. به

جنگ جهانی دوم و شکست رژیم چیانگ کایچک زمینه‌ای برای طغیان قزاقها و اوغورها در ۱۹۴۴ فراهم ساخت. اتحاد شوروی به مذاکره بر سر اعاده این استان به چین در ۱۹۴۶ کمک کرد و گروههای شورشی با تبعیت از چین در مقابل خودمختاری محلی و اصلاح تشکیلات اداری موافقت کردند. با این حال، رژیم ناسیونالیست چین [پیش از استقرار کمونیسم]، فرصت را برای حصول رضایت خاطر مردم محل از دست داد؛ مسلمانان نتوانستند برای حفظ استقلال خود متحد شوند و کمونیستهای چین توانستند با همکاری نخبگان محلی در سال ۱۹۴۹ این استان را جذب و ضمیمه سازند.

در حاکمیت کمونیستها، اقلیتهای مسلمان چین به لحاظ سیاسی بسیار مورد توجه قرار گرفتند؛ چرا که آنان در مرزهای چین متمرکزند و اراضی مسلمان نشین در برگیرنده بخش زیادی از منابع معدنی چین و نیز گوشت، شیر و پشم این کشور است. به دلایل دفاعی و اقتصادی، و همچنین غرور ملی، حکومت چین خواهان کسب وفاداری مسلمانان است، اما در خط مشی چین مکرراً تغییراتی رخ داده است. هدف درازمدت چینی‌ها محو تفاوتهای قومی و ملی در یک فرهنگ پرولتاریایی چینی است. سازوکارهای دستیابی به این هدف موضوع بحثها و مجادلات زیادی بوده است. یک نگرش، به تحمل نخبگان قدیمی و رسوم اقلیتها و تلاش برای ادغام اقلیتها در نظام سیاسی چین از طریق تضمین خودمختاری محلی متمایل بوده است، به این امید که وابستگی‌های سیاسی مبنایی برای همگنی و انسجام بیشتر فراهم خواهد ساخت. مسلمانان به ترویج اعتقادات و آداب و رسوم سنتی، و در عین حال شرکت در حزب کمونیست چین، دستگاههای دولتی، و دیگر سازمانهای توده‌ای، تشویق شدند. انتظار می‌رود که به این ترتیب ویژگیهای جمعیت «هان» داوطلبانه و اختیاری پذیرفته شود.

در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، حزب در دادن وعده خود تصمیم‌گیری به اقلیتها از موضع روسیه پیروی کرد. در ۱۹۳۸، مانو به جای حمایت از خود تصمیم‌گیری، به پشتیبانی از سیاست خودمختاری در چارچوب کشور چین متحد روی آورد. مانو اعلام کرد که به اقلیتها حقوق مساوی با چینها داده خواهد شد. هونی‌ها در حزب و ارتش سرخ جای گرفتند و به مسلمانان قول داده شد که منافع و علائق مذهبی آنها مورد حمایت خواهد بود.

کمونیستهای چین پس از رسیدن به قدرت، سیاست مَدارا با جوامع مسلمان را ادامه دادند. آنان مقرر داشتند که آداب مسلمانان در محلهای کار و کارگزاریهای حکومتی پذیرفته شود. اجازه ختنه کردن و مراسم ازدواج داده شد. مجمع اسلامی چین در ۱۹۵۳ ایجاد گردید و انستیتوی الهیات اسلامی چین که طلاب مذهبی را آموزش می‌داد، در ۱۹۵۵ برپا شد. مسلمانان شاغل، در مناصب سیاسی منطقه‌ای تأیید شدند و نواحی خودمختار از نظر سیاسی در سین‌کیانگ و سایر استانها ایجاد گردید و اقدامات پزشکی و آموزشی آغاز شد. شیوه‌های علمی کشاورزی و دامپروری اعمال شد و تلاشهای مجذانه‌ای برای بهبود تولید به کمک کارگران چینی که با مردم محل همکاری می‌کردند، صورت گرفت. از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۵ حکومت چین توجه خود را بر ادغام و یکپارچگی مناطق اقلیت نشین متمرکز ساخت.

در سال ۱۹۵۶ رهبران حزبی متقاعد شدند که زمان حرکت به سوی مرحله توسعه و نیز تسریع روند سوسیالیستی شدن جمعیتهای اقلیت فرا رسیده است. رهبران مسلمان از طریق «اقدامات صد گل» تشویق شدند که انتقادات خود از رژیم چین کمونیست را بیان کنند.

این امر، گرایشهای شدید جدایی‌خواهانه، اشتیاق به متحد شدن با همکیشان مسلمان در اتحاد شوروی، امید و آرزوی [استقرار] دولتی اسلامی و مخالفت با سلطه چین را آشکار ساخت. مسلمانان از کمبود مواد غذایی، مصادره شدن مساجد و تبلیغات و آموزشهای مارکسیستی شکایت داشتند. با آن که مسلمانان اذیت و آزاری نمی‌دیدند، اما احساس می‌کردند که مرزها و حدود خودمختاری آنان تنگ و محدود شده است.

آشکار شدن این نکات، واکنش شدید چینها را به همراه داشت. در ۱۹۵۷ کمونیستهای چین تلاشهای تهاجم‌آمیزتری برای جذب و همانندسازی اقلیتها را آغاز کردند. این تلاشها شامل تأکید بر مبارزه طبقاتی، ارتقای فعالان جدید، القای آداب و رسوم ویژه، اعمال محدودیتهایی در مورد خودمختاری و دیگر سیاستهایی بود که در جهت تسهیل جذب سریعتر طرح شده بود. ناسیونالیسم‌های محلی، به عنوان شکلی از ناسپاسی تقبیح شد و چینها بر آن

شورش بزرگ سالهای ۱۸۷۷-۷۸ پیوستند، اما این شورش نیز به دست روسها شکست خورد. در طول انقلاب، مسلمانان قفقاز دوباره به تلاشی جدی برای بیرون راندن روسها و تأسیس دولتی خودمختار دست زدند. در ۱۹۱۷ کنگره‌ای از روحانیون، امامی برگزید که از ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۵ مقاومت را رهبری کرد. روسها این مقاومت را در هم شکستند، رهبران مذهبی را دستگیر کردند، مردم را خلع سلاح ساختند و مؤسسات اسلامی و محاکم شرع را برچیدند. با این وجود، شورشهای تازه‌ای در فاصله سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۳۶ و نیز از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ رخ داد. در طول جنگ جهانی دوم همه جمعیت چین اینگوش به قزاقستان و سیبری رانده شدند و سرزمین آنان میان قلمرو جمهوریهای شوروی گرجستان و روسیه تقسیم شد. (در ۱۹۴۴ نیز براساس این ادعا که تاتارها با آلمانها همدست بوده‌اند، روسها تمامی جمعیت تاتار کریمه را به آسیای میانه راندند و این منطقه را در اوکراین ادغام کردند). مردم قفقاز پس از آن «به وطن بازگشتند» و این منطقه به عنوان جمهوری خودمختار شناخته شد. جمعیتهای قفقاز پیوند نزدیک خود را با اسلام حفظ کردند، ماه رمضان را روزه می‌گرفتند و به زیارت مقابر اولیا می‌رفتند. مدارس قرآن و معلمان صوفی بسیاری در خدمت برگزاری نماز و عبادات خانوادگی بود.

بقای اخوت صوفیانه با وجود فشار شدید تا حدودی ناشی از نظمی بود که رهبران پر بیروان خود اعمال می‌کردند و تا اندازه‌ای به دلیل یکی شمردن نخله صوفیگرانه با خانواده‌ها و طوایف (تیپ). در برخی موارد، گروهی از خانواده‌ها که در یک روستا زندگی می‌کردند، خود را هم عضوی از یک نخله صوفیانه و هم اخلاف نیایی مشترک می‌دانستند. در ۱۹۷۹، یکی از نشریات شوروی از یک مراسم ذکر خبر داد که در آن همه اعضای یک طبقه از جمله رئیس مزرعه اشتراکی محل و دبیر [محلی] حزب [کمونیست] شوروی شرکت داشتند.

مسلمانان چین

جمعیت مسلمان چین در دو گروه عمده جای می‌گیرد. «هونی‌ها» مسلمانانی هستند که در سراسر مناطق جمعیتی هان گسترده‌اند و در سینا و یزبان چینی‌اند، اما خود را مردمی جداگانه می‌شمردند؛ چرا که گوشت خوک نمی‌خورند، نیاکان خود را نمی‌پرستند، قمار نمی‌کنند، مشروب نمی‌آشامند و تریاک نمی‌کشند. دیگر مسلمانان، مردمان جذب نشده آسیای میانه شامل اوغورها، قزاقها و قرقیزها و سایر گروههای اقلیت هستند که بیشتر آنان به زبانهای ترکی سخن می‌گویند و در راه و روش فرهنگی چینی جذب و تحلیل نشده‌اند. این مردمان در اواخر قرن نوزدهم هنگامی که چینی‌ها شورشهای مسلمانان چینی زبان ساکن استانهای یونان، شنسی و کانسو و طغیانهای اوغورها و قزاقها را در سین کیانگ در هم شکستند، به دولت چین ضمیمه شدند. در دوره جمهوری (۱۹۱۱-۴۹)، روابط چینها با اقلیتهای مسلمان براساس این خواسته استوار بود که کاملاً در جامعه چینی جذب و ادغام شوند. به هرحال سین کیانگ تا حدود زیادی خودمختاری خود را حفظ کرد و سرداران مستقل متوالیا بر آن حکومت راندند. «یانگ تسنگ هسین» نخستین فرماندار (۱۹۱۱-۲۸) در رژیم جمهوری شد. او برای پشتیبانی تشکیلات اداری خود، سربازان چینی و مسلمان را در حفظ موازنه محلی قدرت بسیج کرد، بر ضد انجمنهای مخفی چینی دست به اقدام زد، و بر امکان استفاده از نیروهای مسلمان در ایجاد دولتی مستقل پیشدستی کرد. یانگ به رؤسای محلی خودمختاری داد، از بار سنگین اقتصادی استان کاست، و به این ترتیب بر آن شد تا اقتدار چین و سلطه شخصی خود را حفظ کند. او در ۱۹۲۴ قرارداد دای با اتحاد شوروی بست که به موجب آن به مبادله کنسولها یا مشاوران چینی در آسیای مرکزی شوروی و کنسولهای شوروی در ترکستان شرقی [ترکستان چین] پرداخت و چنین شد که خودمختاری منطقه را از حکومت مرکزی به دست آورد. یانگ در ۱۹۲۸ ترور شد و در ۱۹۳۳ سین کیانگ به دست «شنگ‌شی تسای» افتاد. شنگ نیز سیاست حفظ پیوندهای نزدیک با روسیه و حمایت غیر چینیهای منطقه را دنبال کرد. او به ترویج روزنامه‌ها به زبانهای محلی پرداخت، ارز را تثبیت و تقویت کرد و با سرمایه‌گذاری روسها ارتباطات را بهبود بخشید، کارخانه‌هایی ساخت، و یک بالایشگاه نفت بنا کرد. اما تهاجم آلمان به روسیه به قطع حمایت روسیه انجامید و شنگ را مجبور کرد که سین کیانگ را دوباره در کنترل حکومت چین قرار دهد.

نفت را توسعه داده‌اند. حکومت چین همچنین کوشیده است با متقاعد کردن کوچندگان به مزایای گله‌داری متمرکز، آنان را یکجانشین کند. با تکمیل خطوط راه‌آهن در ۱۹۵۹، شمار زیادی از سکنی‌گزینان چینی به داخل منطقه کوچ داده شدند.

در مجموع، سلطه روسها و چینی‌ها بر ملل آسیای میانه با سلطه رژیمهای استعماری اروپائی در دیگر بخشهای جهان اسلام متفاوت بوده است. این امریالیسم‌ها، بسط مستقیم کشورهای روسیه و چین در سرزمینهای مجاور خود بود و امکان مهاجرت و استقرار یا سکنی‌گزینی اروپاییان و چینیها را در اراضی مفتوحه بدون وجود مردمی استعمارگر یا شکست خورده با توجه به تازه‌واردانی به عنوان اقامت‌گزینان موقت، فراهم ساخت.

در آسیای میانه شوروی حضور جمعیت کثیری از اروپائیان به پیوستگی و ادغامی بی سابقه میان جوامع استعمارگر و استعمارشده انجامید. این امر البته به معنی برابری کامل روسها و مسلمانان نبود؛ مسلمانان هم در دستگاههای حکومتی و هم حزبی مطیع و مقهور بالفعل روسها ماندند. آنان با آن که به صورت معمول جمعیتی استعمارزده به شمار نمی‌آمدند اما هنوز از لحاظ سیاسی تابع و مقهور بودند.

تا اندازه نسبتاً بیشتری، جمعیت مسلمان چین در همان حال که در جامعه چینی ادغام شده است، به حفظ هویت‌های متمایز فرهنگی و مذهبی و آرزوهای سیاسی خود ادامه می‌دهد. گرچه برخی از بخشهای جمعیت مسلمان قریب‌است که جذب و همانند شده است، «هونی‌ها» هویت خود را از دست نداده‌اند یا کاملاً جذب راه و رسم چینی نشده‌اند. جمعیت‌های مسلمان در آسیای میانه حتی کمتر از هونی‌ها جذب و همسان شدند و تمایلات جدایی طلبانه آنها بارزتر بود. چینیها و مسلمانان هیچ یک این ابهامات را نزدوده‌اند؛ به نظر می‌رسد که آنان ویژگی ذاتی و جدایی‌ناپذیر جای داشتن مسلمانان در چین باشند.

از دیدگاه ملل مسلمان، این سازگاریها با اوضاع شوروی و چین نمایانگر تغییراتی در مجموعه سازگاریهای مسلمانان با رژیمهای غیر مسلمان و نیز با وضع اقلیت‌ها در بسیاری دیگر از نقاط جهان بوده است. مسلمانان در چین، هند و آفریقا بر اثر پذیرش جنبه‌های فرقه‌ای سازمان جامعه اسلامی، با وضع اقلیتی سازگار شده‌اند. وضع «ملت» در هند، هویت اسلامی «ملیت» در اتحاد شوروی [سابق]، تأکید چینیهای «هونی» بر اعمال و شیوه‌های مستقل، کثرت باشگاهها، مجامع و جوامع اسلامی در آفریقا، همگی جنبه‌های همبستگی و تحکیم اجتماعی مسلمانان در برابر رژیمهای غیر مسلمان به شمار می‌رود. اتحاد شوروی از این روضه متفاوتی داشت که دولت تلاشهای گسترده‌ای به عمل می‌آورد تا مسلمانان را در اقتصاد و نظام سیاسی جذب کند و سازمان اجتماعی معتقدان به اسلام را سرکوب سازد یا زیر کنترل درآورد. در اتحاد شوروی، جنبه‌های سازمانی و تشکیلاتی زندگی اجتماعی مسلمانان، گزینش یا ممنوع می‌شد و تجمع طلبی یا فرقه‌گرایی مسلمانان به مجرای شاعران، نمادها یا دیگر تعبیر فرهنگی منتقل می‌گردید. این امر اغلب با اشکال رسماً ارتقاء یافته فرهنگ ملی ترکیب می‌شد. در این مورد حاد نوسازی، اسلام به مثابه مبنای هویت ذهنی و درونی باقی ماند.

پاورقی

۱۰. بدیهی است که همه مطالب مذکور - و برخی مطالب دیگر که در پی خواهد آمد - مربوط به گذشته است - م.
۱۱. روسها و به طور کلی غربیها غالباً زبان فارسی رایج در ایران، افغانستان و تاجیکستان را به ترتیب، فارسی، دری و تاجیکی می‌خوانند تا به این ترتیب به نوعی جدائی فرهنگی میان این سه ملت هم‌زبان و یگانه دامن زنند. - م.
۱۲. پیوستگی قفقاز و مردم این منطقه با ایران و ایرانیان پیش از تسلط روسها متناوباً ادامه داشت و تا شکست فتحعلی شاه قاجار از روسها، قفقاز جزئی از ایران بود - م.
۱۳. اردوی زرین، بخشی از امپراتوری مغول را تشکیل می‌داد که بر نواحی شمال غربی دریای خزر تسلط یافته بود - م.
۱۴. دوره استقرار جمهوری در چین در فاصله امپراتوری در این کشور به دست چیان کایچک و حزب کومین تانگ تا سقوط وی و تشکیل دولت کمونیستی در چین به رهبری ماوتسه‌دون - م.

شدند که جای نخبگان محلی را به کادریهای با پیشینه طبقاتی قابل قبول بدهند، زمینه همکاریهای را به وجود آورند، تولید را سوسیالیستی و دیوان‌سالاری را حذف کنند. آداب و رسوم، جشنها و جشنواره‌ها، و زبانهای محلی مورد حمله قرار گرفت و «هونی‌ها» تحت فشار قرار گرفتند که در غذاخوریهای عمومی غذا بخورند و با چینیها ازدواج کنند. حمامها و رستورانهای مخصوص مسلمانان بسته شد. زنان ناگزیر شدند لباس سنتی خود را کنار گذارند و به کاربهردازند و اموال مساجد توقیف شد. جوامعی با ملیتهای مختلط تشکیل شد و جوانان «هان» برای مهاجرنشینی به نواحی اقلیت‌نشین فرستاده شدند. مجمع اسلامی چین در ۱۹۸۵ انحلال یافت.

این اقدامات به تحریک مقاومت مسلحانه در استان «نینگسیا» با هدف تشکیل جمهوری اسلامی انجامید. قزاقها از مرز گذشتند و به اتحاد شوروی مهاجرت کردند. روشن بود که سلسله اقدامات در جهت جذب و همانندسازی، سرعت زیادی از حدی داشته است و ناگزیر باید کنار گذاشته شود. مقاومت، نخبگان چینی را از دامنه گمراه شدنشان توسط کادریهای سطح پایین آگاه ساخت و نشان داد که فشارهای فرهنگی فاقد ارتباط و تناسب اقتصادی، چگونه می‌تواند نتیجه معکوس به بار آورد.

همچنین علاقه رژیم چین به حمایت از مرزهایش با اتحاد شوروی و کسب پشتیبانی دیپلماتیک دول مسلمان خاورمیانه، آفریقا و آسیا، به سیاست «خیز بزرگ به جلو» پایان داد. بعضی از جوامع منحل شدند و «هونی‌ها» اجازه یافتند غذاخوری‌های مخصوص داشته باشند و خصوصیات ویژه جمعیت‌های اقلیت، امری پذیرفتنی شناخته شد. مسئله ملی، نه یک امر حل‌شدنی در کوتاه مدت، بلکه موضوعی طولانی تشخیص داده شد.

با این حال، در سال ۱۹۶۶ انقلاب فرهنگی تازه و تحریک‌گادهای سرخ مبارزه جدیدی بر ضد گرایشها و خواسته‌های ویژه اقلیتها را آغاز کرد. گاردهای سرخ خواستار آن بودند که مساجد بسته شود، قرائت قرآن ممنوع گردد و آیین‌های ازدواج و ختنه ممنوع گردد. با وجود این فشارها، تا سال ۱۹۶۹ مدارس هونی دوباره به کار افتاد و جشنها و مراسم مذهبی به تدریج برگزار شد. قانون اساسی جدید در ۱۹۷۰، آداب و رسوم و زبانهای اقلیتها را به رسمیت شناخت، اما تضمینهای قومی خاصی در مورد حمایت از آنان مقرر نداشت. گرچه خط‌مشی مربوط به اقلیتها به دلایل تاکتیکی تعدیل شد، اما بسیاری از فعالان حزبی همچنان خواستار و مدافع جذب و ادغام بودند. از ۱۹۷۵ به بعد، حکومت چین حق اقلیتها را در توسعه فرهنگ خود در چارچوب کشور چین تأیید کرد. با مرگ مانو و برکناری دارودسته چهار نفره در ۱۹۷۶، اعتبار مسلمانان بیش از پیش و به طور کامل تجدید شد و توانستند مدارس را بازسازی کنند، رستورانهای بگشایند و فعالیت‌های مذهبی خویش را تعقیب کنند. در ۱۹۸۰ مجمع اسلامی چین نخستین اجلاس خود را پس از هفده سال برگزار کرد. با این وجود، حکومت چین به پیگیری سیاستهایی که مسلمانان را در تشکیلات اداری محلی ادغام می‌کرد، ادامه داد و کوشید با اسکان تعداد زیادی از دهقانان چینی در مناطق مسلمان‌نشین شمال غربی، قدرت مسلمانان را در این مناطق تقلیل دهد. حکومت چین همچنین تهدید می‌کرد که عملیات ضد انقلابی در پوشش مذهب را از میان خواهد برد. تغییر جهت‌های مکرر نشان می‌داد که بر سر نوع خط‌مشی و سیاستی که می‌تواند در نهایت به فرهنگ پرولتاریایی همگنی منجر شود، و نیز در مورد سازش و آمیزش اقلیت‌های ملی با جامعه چین، خود رهبری چین دچار تفرقه و اختلاف است.

استان سین کیانگ که محل زندگی بخش بزرگی از جمعیت مسلمان غیر «هان» است، به صورت مورد خاصی باقی ماند. قدرت کمونیست‌های چین در سین کیانگ در سال ۱۹۴۹ استقرار یافت و رژیمهای اداری جداگانه‌ای برای قزاقها و اویغورها برقرار شد. چینیها «چو» خودمختار ایل قزاق و «چو» خودمختار اویغور سین کیانگ را در ۱۹۵۵ برای جمعیتی در حدود سه میلیون و پانصد هزار نفر مردم ساکن در منطقه تاریم و مجاورت کاشغر، اکسو و ختن تشکیل دادند. با این حال، چینیها تحولات عمده‌ای ایجاد کردند. آنان نخبگان سنتی را از میان برداشتند، کشاورزی و گله‌داری را جمعی کردند، مدارس جدیدی به راه انداختند و به توسعه اقتصادی کمک کردند. چینیها در پروژه‌های آبیاری و احیای اراضی به سرمایه‌گذاری پرداختند و تولید گندم، پنبه، ذرت و برنج را بالا بردند. در نواحی قزاق‌نشین، چینیها [صنایع] زغال سنگ، آهن و